



چطور با تغییر نگرش می توان «مبارزه زندگی» را به «رفاقت با حیات» تبدیل کرد؟

زندگی حریف تو نیست رفیق توست

■ محمد مهر

چند روز پیش ساعت ده و نیم شب هنوز نشسته بود که خوابم برد. وقتی دوباره بیدار شدم ساعت دوازده و ربع بود. بلند شدم و رفتم آب خوردم. هندوانه داخل یخچال خوندمایم می کرد، نشستم به هندوانه خوری. هندوانه را گذاشتم کنار و کتابی را که آن روز خریده بودم برداشتم به خواندن. کتاب آن قدر خوب بود که خواب را از سرم براند و ساعت شد ۵صبح. بلند شدم و رفتم کوه، چون نخوابیده بودم گفتم یک ساعتی می‌روم بالا و برمی‌گردم. ساعت ۵ و ۳۰ دقیقه پای کوه بودم و شش‌ووع کردم به بالا رفتن، تا پلنگیال دو ساعت و اندی راه است. قصد نداشتمم تا آنجا بروم اما هی قدم به قدم نزد یک شدم به پلنگیال و حدود ساعت ۷ و ۴۵ دقیقه در پلنگیال صبحانه‌ام را خوردم.

وقتی از پناهگاه بیرون آمدم دو کوهنورد حرفه‌ای می‌خواستند بروند ایستگاه پنج. از آنها پرسیدم تا ایستگاه پنج چقدر راه است؟

من و تو مدیون گام‌های کوچک این لحظه‌مان هستیم

من تا آنجا مدام کوه را در سؤال یکی می‌رسیم می‌خواستم بپنج‌پیچی و بسته‌بندی کنم و معلوم بود که کوه به این بزرگی در بقچه کوچک من جا نمی‌گرفت و داستان صعود ما تبدیل به داستان رنج‌آوری می‌شد و یک سؤال که بی‌تابانه مطرح می‌شد: «پس کی می‌رسیم؟» یک لحظه به خود آمدم و گفتم تو که همیشه خوب بالای منبر می‌روی و دیگران را موعظه می‌کنی که سفر مقصد نیست، سفر یعنی از هر لحظه‌ای که در آن هستی آگاه باشی و آن را به خاطر بیافتند و به خود آمدم و گفتم این «لحظه اکنون همین حالا» می‌کردم که در مطالب خود دیگران را از آن منع می‌کنم. یعنی این که هر لحظه زندگی‌ات را چنان که هست زندگی کن. این طور نیست که بگویم لحظه بعد از شما تدر از لحظه‌ای است که در آن قرار دارم. این



صرفاً یک فضاوت و دریافت منفی گرا یانه ذهنی است. وقتی اینها را در آن رفتن مشقت‌بار به سمت بالا با خود مرور می‌کردم و تصویرم از کوه همچنان تصویر جنگ برای بالا رفتن بود ناگهان تصویرهای بیرونی در من تغییر یافتند و به خود آمدم و گفتم این «لحظه اکنون همین حالا» ارزشمندترین قدمی است که من برمی‌دارم و در هر قدمی که برمی‌دارم باید حضور داشته باشم نه این که ارزش و زیبایی و جایگاه این قدم را پای یک قله‌ای که آن هم یک گوشه‌سای از این خاک است فدا کنم. به واقع من مدیون همین قدم‌های کوچک و کوتاه بودم که داشتم مرا به سمت بالا می‌بردند و بسیاری بی‌انصافانه بود آن‌م قدر دان همین گام‌های کوچک نمی‌بودم و این گام‌ها را به حساب هیچ می‌شمردم و افق نگاه من فقط قله بود. به چند لحظه نکشید که نگاه من از قله گرفته شد و نگاهم را فروتانه به گام‌هایم دادم و در هر گامی که برمی‌داشتم سپاسگزار می‌ام‌را از پاهایی که هر لحظه قدم برمی‌داشتمم انجام می‌دادم و دیدم که چقدر همه چیز تغییر یافت. از آن لحظه در واقع تا کوه رفاقت می‌کردم و صورت مسئله از یک جنگ به یک رفاقتم را به جا می‌آوردم و لحظه تغییر یافت. به وضوح از آن لحظه کوه را زیبا دیدم. کوه و بوته‌های خار که گل‌های بنفش زیبایی داشتند در چشم من جان گرفت، در صورتی که درست چند لحظه قبل هیچ کدام از این‌ها را نمی‌دیدم و آنچه بود فقط یک حرص و ولع بالا رفتن بود. یک میل غیرطبیعی برای این که من فتح کنم، در صورتی که از آن لحظه به بعد در دست است که من بالا می‌رفتم و صعود می‌کردم و ظاهر داشتم همان کاری را می‌کردم که لحظه‌های قبل انجام می‌دادم‌اما اتفاق بزرگی در من افتاده بود، من داشتمم با کوه مثل دو رفیق، دوستی و رفاقتم را به جا می‌آوردم و شگفت‌انگیز بود که از آن لحظه به بعد بالا رفتن برای من بسیار ساده و آسان شد. با خود می‌اندیشیدم اگر من این لحظه در شهر بودم آیا این درس را یاد می‌گرفتم؟ آیا اینها در کتاب‌ها نوشته می‌شود و حتی اگر نوشته شود آیا هر کس عملاً در زندگی خود تجربه نکند اینها را عمیقاً می‌فهمد؟ من این مطلب و در یافتن‌ام می‌نویسم و شاید کسی از میان خوانندگان بگوید راست می‌گوید اما تو این را در درون خود حس و تجربه نکند، تجربه من چیزی جز یک نوشته گذرا نخواهد بود.

مهربانی با خود، مقدمه اصلاح است

داستان این است که چرا ما اغلب زندگی را از زاویه یک مبارزه طولانی و نفسگیر می‌بینیم؟ و حتی بسیاری از ما درباره خودمان هم چنین حسبی را داریم که من اگر به اندازه کافی احساسات خودم را عمیقاً دوست دارم، حتی نداشتم باخشم و هر روز خودم را به نام «خودانتقادی» به طور کامل ویران نکنم آن وقت روزم شب نمی‌شود یا نباید شب نبود. بسیاری از ما مد‌ها رفتار بی‌رحمانه‌ای با خود داریم و اسم آن را مبارزه با نفس یا هر عنوان دیگری می‌گذاریم، اما آیا اگر کسی واقعا خود را محترم بشمارد و با خود دوستی کند و خود را دوست داشته باشد مرتکب خلافی شده است؟ چرا در جامعه ما احساسات خودویران کنی موجه شمرده می‌شود، اما به محض این که ما متوجه می‌شویم کسی خودش را دوست دارد و جلوی آینه به خودش چشمک می‌زند و دست خودش را می‌گیرد و نگاه می‌کند و خودش را مهمان لحظه بی‌قوه‌ای یا قوه‌ای با حس خوب می‌کند اسم او اسریم؟ در فهرست خودشقیفته‌ها می‌گذاریم؟

سپاس، کیمیایی که نگاهت را طلایی می‌کند

همه چیز در نگاه آدم جان می‌گیرد و سفر درونی و بیرونی زندگی، سفر در هر لحظه است. بسیار مهم و کلیدی است که من هر لحظه این سفر را ببینم

و از هر آن چیزی که در اختیار من قرار

می‌گیرد سپاسگزار باشم. شاید دلیل آن که من آن روز نگاهم به آن بالا رفتن از کوه تغییر کرد- و به واقع بالا رفتنی در کار نیست چون اگر فیزیکی به داستان نگاه کنیم می‌گوییم چرا اینها با این همه مشقت بالا رفتند که دوباره پایین برگردند. اگر قرار بود که پایین برگردند اصلاً چرا بالا رفتند و به یک معنا اتفاقاً سؤال خوب و درستی است- این بود که قدر دانته و سپاسگزارانه به پاهایم، به کوه و به آن فرصتی که در آن لحظه به من عطا شده بود که آن تجربه را از سر بگذرانم نگاه کردم. اگر آن کوه آن جا نبود چطور من می‌توانستم این تجربه را از سر بگذرانم. یک لحظه به این فکر کردم که این کوه، حریف من نیست بلکه خادمی است که به من خدمت می‌کند. چرا؟ چون این جاست که به من فضای یک تجربه خوب را بدهد و به این ترتیب نگاه من به کوه، نرم‌تر و مهربان‌تر شد و دیگر او را یک حریف و چیزی که من باید به او حتماً غلبه کنم ندیدم، بلکه مثل دو دوست سر خوشانه دست‌های هم را به هم دادیم و از آن پال عبور کردیم و به قله رسیدیم.

بسیار این سوو و آن سوو می‌بینیم که عده‌ای مثلاً موفقیت خود را به رخ دیگران می‌کشند و می‌گویند ما این قدر عرق ریختمیم و این قدر بی‌خوابی کشیدیم و این قدر رنج به خودمان دادیم... و با تأسف تمام می‌بینیم که الگوی جوان‌ها گاه همین تعریف‌های وحشتناک از زندگی است. چه کسی گفته است که من باید به هر قیمتی و هر رنجی و هر شکنجه‌ای موفق شوم؟ زندگی واقعا این نیست که من خودم را هر لحظه به زحمت ببندازم و بسیاری از آدم‌ها از جمله خودم را قربانی کنم تا فردا از آن موفقیت یک قاب افتخار بسازم و به دیگران بدهم تا به‌به و تشویق و تحسین های آنها را جلب کنم و با آن موفقیت به خودم بیالم و احساس هویت و بودن خود کنم، در حالی که تجربه به ما نشان داده هیچ کدام از این موفقیت‌ها آن احساس رضایت درونی اصیل را در اختیار ما قرار نمی‌دهد.

سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۸۴۷۱

د

انسان راضی و خرسند انسانی است که هر لحظه از زندگی خود را زندگی می‌کند و مدام به لحظه‌های خود برچسب نمی‌زند که این لحظه من خوب بود و آن لحظه منی خوب نبود. انسان راضی و خرسند کسی است که منتظر بیرون نمی‌ماند که به او هویت یا احساسی شادی داده شود، بلکه این شادی و هویت و بودن از درون خود او می‌جوشد

پنج بود. یکی از کوهنوردان بر گشت گفت ما اسم صعود از این پال را گذاشته‌ایم روکم کنی، یک مسابقه رو کم کنی بین کوه و کوهنورد اینجا در می‌گیرد. کوه می‌خواهد از تو رو کم کند و کوهنورد هم می‌خواهد از کوه رو کم کند. تی شرت من شده بود عین دریاچه ارومیه پر از نمک. رسیدم بودیم به جای نفسگیر داستان و به واقع هم همین‌طور بود. ما سه نفر در واقع داشتمیم با کوه می‌جنگیدیم که کم بیاورد و کوه‌تاه بیاید تا ما به قله برسیم، مثل دو مبارزی که روی تشک یا رینگ رفته‌اند و هیچ کدام نمی‌خواهد کوه‌تاه بیاید. نصف مسیر نیم ساعته صعود از پال روکم کنی را با مشقت و رنج رفته بودم بالا و به معنای کامل داشتم رنج می‌کشیدم، اما در یک لحظه همه چیز رنگ دیگری به خود گرفت و داستان به کل در من تغییر کرد. در واقع این که می‌گویند همه چیز در نگاه آدم است و جهان چیزی جز نگاه آدم نیست حرف کاملاً درستی است. تو نگاهت را تغییر بده تا آنچه که می‌بینی هم در تراز نگاه تو تغییر کند.

بله خود پرستی بد است اما کدام خود؟ اگر یک خود تاریک و منفی و زشت در شما جاگیر شده و اگر داتنی نکویده در من است مسلماً من نباید خودم را فریب بدهم و آن عادت زشت را بزگ کنم و رویش را هاله‌کنی کنم و بعد شروع کنم به پرستش یا شفیقتی نسبت به آن عادت. اما سؤال این است اگر کسی خودش را عمیقاً دوست دارد، حتی با همه معایبی که دارد، چنین آدمی می‌تواند خودش را هرس و اصلاح کند یا کسی که اساساً خودش را قبول نکرده و تا آخر عمر هم قبول نخواهد کرد و هیچ وقت در موضع پذیرش خود بر نمی‌آید؟ اگر قبول داریم مهربانی با خود مقدمه اصلاح است در این صورت دائم مخصوصه ما مبارزه دیدن صحنه درونی یا بیرونی زندگی چه وجهه و اعتباری می‌تواند داشته باشد؟ بسیاری از ما نمی‌توانیم تغییر کنیم چون همیشه فکر می‌کنیم که باید خودمان را یک‌دست کتک مفضل بزینم تا تغییر کنیم. دقیقاً مثل پدر و مادرهایی که با بچه‌های خود چنین رفتاری می‌کنند، حالا فرقی نمی‌کند این کتک زند یک کتک زند و کبود کردن مرنی و بیرونی و ظاهری باشد یا نه بدرفتاری‌های زیر پوستی و وقت نگذاشتن‌ها و بی‌اعتنایی کردن‌ها و امثالهم.



انسان راضی و خرسند را به جای انسان موفق پشیمان!

داستان عمیق‌تر این است که من انسان راضی و خرسند را به جای انسان موفق پشیمانم. انسان راضی و خرسند انسانی است که هر لحظه از زندگی خود را زندگی می‌کند و مدام به لحظه‌های خود برچسب نمی‌زند که این لحظه من خوب بود و آن لحظه من خوب نبود. انسان راضی و خرسند کسی است که منتظر بیرون نمی‌ماند که به او هویت یا احساس شادی داده شود، بلکه این شادی و هویت و بودن از درون خود او می‌جوشد، در حالی که انسان موفق برای آینده تلاش می‌کند. الگوی ذهنی انسان موفق این است: «من این لحظه خود را به درد و شکنجه تبدیل



هیچ پنهان‌های برای فرار من از مسئولیت

در برابر یک زندگی اصیل قابل قبول نیست

پيله می‌کنیم به دیگران و پروانه نمی‌شویم

■ آیدین تبریزی

فرض کنید کسی از صبح که بیدار می‌شود تا شب که می‌خوابد حواسش به این باشد که چه کسی چه کار کرد و چه کسی چطور رشد کرد و کجا به موفقیت رسید و صاحب چه شده است. یک وقت ما در ساخت اجتماعی و نهادهای نظارتی از راه‌های مشروع و ناهای پولشویی و قاچاق و درآمدهای بادآورده را لمسود و قانونگذار صحبت می‌کنیم، بله وظیفه و مسئولیت آنها این است که به دنبال آن باشند که فی‌المثل کسب ثروت در جامعه از راه‌های مشروع و ناهای پولشویی و قاچاق و درآمدهای بادآورده را لمسود و اطلاعات برای فعالیت‌های تجاری برای همگان باشد و نه این که مثلاً فلان شرکت خصوصی که به رانت اطلاعاتی وصل است بداند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

■ ■ ■

■ **تو یک متن هستی که حاشیه‌شده‌ای**

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

■ **تو یک متن هستی که حاشیه‌شده‌ای**

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

■ **تو یک متن هستی که حاشیه‌شده‌ای**

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

■ **تو یک متن هستی که حاشیه‌شده‌ای**

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

■ **چرا زندگی اصیل را تجربه نمی‌کنم؟**

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

من وقتی در زندگی خود وارد مناسبات شوم و به همه چیز دید کارآگاهی داشته باشم و دائم حواسم پراکنده در بیرون و افراد باشد در نتیجه از رشد بازمی‌مانم. توجه کنید که وصل است بدانند که مثلاً دو س‌اه دیگر قرار است از فلان شود، یا طلا بالا برود یا مثلاً فلان شرکت‌ها سهام‌شان را چه کنند، یا فلان اتوبان یا فلان طرح در فلان منطقه احداث شود تا با دسترسی به آن اطلاعات، زمینه‌انتفاع و ثروت بادآورده فراهم کنند، اما اینها کارهای نهاد‌های نظارتی و رسانه‌هاست و کار من چیز دیگری است.

د

کرم ابریشم زمانی می‌تواند پيله کند و به یک پروانه تبدیل شود که تمام توجه خود را مصروف کاری کند که برای آن به دنیا آمده‌است. اگر کرم ابریشم مثل ما زندگی می‌کرد هیچ وندگی می‌کرد هیچ وقت تبدیل به یک پروانه نمی‌شد